

جایگاه تفکر و شیوه ابلاغ در قرآن

۲۷آبان / رسالت

آیه الله محمد مهدی معرفت

خداوند در قرآن کریم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون.»^۱

این آیه دارای سه بخش است: بخش اول: «وانزلنا الیک الذکر»، مقصود از ذکر، شریعت و قرآن است؛ بخش دوم: «لتبین للناس ما نزل الیهم» و بخش سوم: «ولعلهم یتفکرون».

این آیه شریفه به ظرافت و در نهایت دقت و پیچیدگی، سه نکته را مورد اشاره قرار داده است.

اول) خداوند بر اساس قاعده لطف که برخاسته از مقام حکمت الهی است، شریعت و کتاب را بر پیامبر نازل کرده است. اساسا جعل شرایع و انزال کتب و ارسال انبیاء بر اساس درخواست فطری انسان است. دوم) نکته دیگری که در آیه به آن اشاره شده است، وظیفه ای است که خداوند بر عهده پیغمبر نهاده است. «لتبین للناس ما نزل الیهم»، پیغمبر وظیفه دارد که شریعت و کتاب را برای مردم تبیین کند. تبیین غیر از ابلاغ است؛ مردم باید آگاهی پیدا کنند، شریعت را بفهمند و دریابند.

سوم) نتیجه ای است که خداوند از ابلاغ و تبیین، انتظار دارد. «ولعلهم یتفکرون»، این جمله بسیار جالب است، نمی فرماید: «ولعلهم یتعبدون»، «یتسلمون»، بلکه می فرماید: «ولعلهم یتفکرون».

خداوند تعبد بی پشتوانه عقل و اندیشه را نمی خواهد، لذا از مسلمانان می خواهد که در بیانات الهی و روشنگری هایی که پیغمبر انجام داده، اندیشه کنند. چرا بیندیشم؟ زیرا پذیرشی که پس از دریافت صحیح و تفکر و تأمل باشد، ارزشمند است و دوام دارد و در روح انسان رسوخ می کند. صرف تعبد اگرچه در حد خودش یک ارزش است، اما آن ارزشی که اسلام به آن بها می دهد، نیست. خداوند به صحت و اتقان آیات اطمینان دارد، آنچه مطابق فطرت و هم سو با عقل و حق خواهی انسان است. بی تردید مورد پذیرش قرار می گیرد، لذا انسان را به تفکر و اندیشه دعوت می کند.

وحدت موضوع در سوره های قرآن

«وحدهاالموضوعیه» معنایش این است که هر سوره دارای هدفی خاص است. علت اختلاف عدد آیات سوره ها نیز همین است، یک سوره دو بیست و هشتاد و شش آیه دارد و سوره دیگر هفتاد و سه آیه و دیگر سوره چهل و پنج آیه و سوره ای سه آیه. آیا تصادفی است؟ خیر. علامه طباطبائی رحمه الله می فرماید: هر سوره هدفی را دنبال می کند و تا آن هدف تبیین نشده سوره کامل نمی شود، کوتاهی یا بلندی و عدد آیات، به هدف سوره ها بستگی دارد. دانشمندان مصری این موضوع را تحت عنوان «الوحدها لموضوعیه فی القرآن» مطرح کرده اند.

علمای بیان نیز یاد آور شده اند که هر سوره با یک مقدمه شیوا و متناسب شروع می شود و با جمع بندی بسیار لطیفی پایان می یابد و در بین این دو، مقاصد سوره ها بیان می شود.

تبیین دین از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

وظیفه پیغمبر تبیین دین برای مردم است تا مردم ببینند و از روی آگاهی بپذیرند. ایشان نیز فرموده اند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهمالین یفترقا حتی یردا علیالحوض.»^۲

پیامبر در مقام تبیین شریعت است، هدفش از این روایت چیست؟ آیا این بیان برای این جهت بود که فضیلتی را برای اهل بیست علیه السلام مطرح بکند و تنها بگوید اینها عدل قرآن می باشند؟ یا جهت دیگری داشته است؟

این روایت را اهل سنت به طرق مضاعف از شیعه نقل کرده اند. طرق اسامی که اهل سنت راجع به این روایت به سندهای صحیح دارند، به بیست و دو نفر از صحابه بزرگ می رسد. این روایت در کتب عامه در حد تواتر است، که به این حد در کتب شیعه نیست.

آیه شریفه می فرماید که پیامبر مبین قرآن است و قرآن جدای از پیامبر ناشناخته می ماند و پیامبر در این حدیث شریف می فرمایند که پس از من عترت طاهرین، قرین و مبین قرآن هستند، این نکته ظریف پیام این روایت است.

حوزه علمیه جانشین عترت علیهم السلام

در عصر غیبت معصومین علیهم السلام، حوزه های علمیه جانشین آن بزرگواران هستند و وظیفه تبیین و ابلاغ را برعهده دارند. اما این تبیین شرائطی دارد:

شرط اول: این است که در هر سخنرانی و مقاله مخاطب مشخص باشد، با چه کسی حرف می زنی؟

شرط دوم: زبان او را بدانیم تا با زبان او، سخن بگوییم. اگر مخاطب مشخص باشد، ولی به زبان او سخن گفته نشود، ابلاغ بی نتیجه است، البته منظور از زبان، زبان محاوره نیست بلکه غرض سطح فکر و اندیشه و دریافت های مخاطبان است.

شرط سوم: قابل تبیین بودن مطالبی است که در صدد ابلاغ آن هستیم.

شبهاتی درباره تبیین دین

امروزه شبهه ای را مطرح کرده و می گویند: اساسا دین، وحی و قرآن قابل تبیین نیست، قابل فهم نیست. زیرا قرآن در بیان ردائیل و فضایل از قصص و تمثیلات و استعارات استفاده کرده و اینها غیر واقعی هستند و ابزاری بوده اند که در آن زمان به کار رفته اند و امروزه دیگر کاربردی ندارند!! علاوه بر آن فرهنگ قرآن تحت تاثیر فرهنگ عرب جاهلی بوده است.

در پاسخ می گوییم: قرآن هر جا که خواسته فضیلت یا ردیلتی را مجسم کند، از سرگذشت خود انسان استفاده کرده است. آنچه انسانها در طول تاریخ کارهای ارزشمند یا ضد ارزش کرده اند، آن را بیان کرده است.

قصه بنی اسرائیل و ردائیلی که اینها مرتکب شده اند، اینها همه واقعیات است. قرآن از واقعیات بهره گرفته است، کجایش خیالی و فرضی است؟

درباره فضایل نیز به همین گونه عمل شده است. قصص حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و آن مقامات عالیه و آن بندگی ها و اخلاص و عبودیتی که در قرآن مطرح است، عین واقعیت است. هیچکدام فرضی نیست.

قرآن از فن ترسیم و تصویر و تخیل نیز در جای مناسب آن استفاده کرده است. به عنوان مثال، وقتی می خواهد حالت درونی منافقین را بیان کند، قدرت ترسیم و تجسیم، فوق العاده است و از هنر، بهترین استفاده شده است. به باد رفتن اعمال، بی نتیجه بودن کارها و دگرگونی هایی که در درون منافقین است، به زیبایی ترسیم شده است.

سید قطب در کتاب التصوير الفنی فی القرآن می گوید: وقتی قرآن حالتی را ترسیم می کند، آن قدر قوی ترسیم می کند که مخاطب خود را در صحنه حاضر می بیند و گمانه مشاهده آن قصه است، لذا اینها را ضرب المثل می گوییم. اما قصص و حکایاتی که می خواهد نمایانگر فضایل و ردائیل باشد از واقعیات رفتار انسان بهره گرفته است.

قرآن تحت تاثیر فرهنگ عرب نیست

این ادعا که قرآن تحت تاثیر فرهنگ عرب قرار گرفته. بسیار عجیب است؟! اساسا قرآن آمده است تا با فرهنگ منحط و آلوده عرب جاهلی مبارزه کند و آن را به یک فرهنگ متمدن و درخشان مبدل کند، به گونه ای که درخشش آن تا ابدیت وجود داشته باشد. متأسفانه شواهد و مثال هایی که برای اثبات این ادعای واهی آورده می شود، نشان از بی اطلاعی از ادبیات عرب دارد و مورد تعجب افرادی که کمترین اطلاعی از ادبیات عرب دارند، قرار می گیرد.

مثلا شبهه ای را مطرح می کنند که خداوند به پیامبر فرموده است:

«وانک لعلی صراط مستقیم»^۳ و ادعا می کنند که مقصود آیه آن است که تو بر یکی از صراطها هستی؟ درحالی که این تنوین، تنوین تفخیم است، نه تنوین تکبیر!! آیه «وانک لعلی صراط مستقیم» همانند آیه «ان ربی علی صراط مستقیم»^۴ است. معنی آیه، این است که تو بر صراطی بس مستقیم هستی، نه اینکه تو بر یکی از صراطهای مستقیم هستی.

می بینیم کسانی که تا این حد از ادبیات بیگانه هستند، شبهه و اشکال مطرح می کنند.

می گویند به کارگیری کلمه «مجنون» و یا آیه «طلعها کانه روس الشیاطین»^۵ در قرآن نشانه ای از تاثیر پذیری از فرهنگ عرب

است. مگر شیطان سر دارد؟

در حالی که در تفسیر ابوالفتوح آمده است که در لغت عرب شیطان به نوعی افعی و مارهای بزرگ اطلاق می شود که سرهای هولناکی دارند، نه اینکه شیطان به معنای ابلیس است. می گویند مجنون معنایش جن زده است، همچنانکه در فارسی هم می گوییم دیوانه، دیو به معنای جن است. آن وقت می گویند علم ثابت کرده که جنون مربوط به اعصاب است و هیچ ربطی به مساله جن ندارد. جن زده مربوط به فرهنگ عرب است و قبایلی که از فرهنگ و علم دور بوده اند اینطور تخیلاتی داشته اند. در پاسخ می گوییم: کاربرد یک لغت به معنی پذیرش منشاء تسمیه آن نیست. وقتی گوینده بخواهد، به لسان قوم تکلم کند، باید مطالب را به گونه ای بیان کند که مخاطب منظور او را دریابد. اگر گوینده بخواهد مطابق اصطلاحاتی که خود می داند، کلمات را به کاربرد تفاهم حاصل نمی شود مثلاً؛ امروزه مسلم است که دیوانه دیورده نیست. اما پزشک معالج وقتی که راجع به این مریض سخن می گوید ناچار است همین کلمه دیوانه را به کار ببرد. قرآن هم همینطور است.

کاربرد کلمات در مقام تفاهم به لسان قوم، معنایش این نیست که منشا وضع این کلمه باور متکلم باشد، پس این معنایش این نیست که قرآن تحت تاثیر فرهنگ عرب قرار گرفته است.

اعجاز معنوی قرآن

یکی از موارد اعجاز قرآن آن است که در عین حال که با زبان عرف عام سخن گفته است، بیانات قرآن دارای عمق است. عمقش برای دانشمندان است. «العباراه للعوام و الاشاراه للخواص». ابن رشد اندلسی در کتاب منهج الشریعه فی الافاده والبیان میگوید: «شاعر شیوه ای مخصوص در بیان دارد و کلامش در عین حال که ساده، سهل و روان و همه کس فهم است، در عین حال هر چه سطح شنونده یا خواننده قرآن بالاتر رود باز هم مطابق باسطح او قرآن او را خطاب کرده است. این از ویژگیهای قرآن است.»

پاورقی ها:

۱. نحل (۱۶): ۴۴

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۵۲.

۳. زخرف (۴۳): ۴۳

۴. هود (۱۱): ۵۶

۵. صافات (۳۷): ۶۵